

حوادث

گفت و گوی خراسان با جوان ۲۰ساله ای که ۲ نفر را در نزاع خیابانی کشت

بنگ فروشی تا آدمکشی!

سید خلیل سجادیپور -سه سال قبل، مادر برای آن

که مرآدم کندواز خلافتکاری باز دارد، منزلمان در پایین شهر را رها کردو به بالاشهر آمدیم تا به خاطر معاشرت با فرزندآن بالاشهری ها، من هم با ادب شوم ولی...به گزارش اختصاصی خراسان، این ها بخشی از اظهارات یک پرونده جنایی است که نیمه شب هفتم فروردین و در یک نزاع خیابانی، دو نفر به نام های ایلیاو امیر با ضربات چاقو در حالی به قتل رساند که خودش نیز از ناحیه گردن به شدت مجروح شده بود. عوامل این نزاع مرگبار با دستورات شبانه قاضی دکتر صادق صفری (قاضی ویژه قتل عمد مشهد) و تلاش گسترده کارآگاهان اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی طی ۴۸ ساعت دستگیری و به پیجهدعمالت سپرده شدند.بر اساس این گزارش، در حالی که هفت تن از خنجر کش های خیابانی در بولوار دانش آموز مشهد، دستگیر شده بودند، جوان ۲۰ ساله بعد از بازجویی های مقدماتی توسط سروان منفرد (افسر پرونده) به قتل دوتن از دوستانش با انگیزه اختلافات قبلی در حضور قاضی شعبه ۲۰۸ دادسرای عمومی و انقلاب اعتراف کرد و سپس به بازسازی صحنه جنایت پرداخت. او پس از بیان جزئیات قتل دو جوان در چهارراه دانش آموز مشهد، به سوالات خبرنگار خراسان نیز در باره سرگذشت خود پاسخ داد. آن چه می خوانید نتیجه این گفت و گو با خنجر کش خیابانی است.

نامت چیست؟ علی -خ.

چند ساله هستی؟ ۲۰ سال دارم.

تا کلاس چندم درسخواندی؟ تا کلاس دهم دبیرستان تحصیل کردم.

چرا ادامه ندادی؟ باید برای مخارج خانه کار می کردم.

مگر پدرت بیکار بود؟ نه! او کارگر خانه است.

فرزند طلایی؟ نه! پدر و مادرم باهم زندگی می کنند.

مادر ت خانه دار است؟ بله! ولی از زمانی که به خاطر دارم او هم کار می کرد تا مخارج زندگی را تامین کند. مادرم قبلا از کودکان نگهداری می کرد و بعد هم با پراید در تاکسی تلفنی بانوان مشغول کار بود.

اهل مشهدی؟ بله! در بولوار دوم طبرسی زندگی می کردم که بعد مادر م مرا به منطقه آزادشهر آورد تا با بالاشهری ها زندگی کنم! **چرا؟** معتقد بود نباید با بچه های پایین شهر بگردم باید با بالاشهری ها معاشرت کنم تا آدم شوم و ادب یاد بگیرم!

از چند سال قبل در بولوار امامت ساکن شدیدی؟ از حدود ۳ سال قبل به این منطقه آمدیم.

بعد از ترک تحصیل چه شغلی داشتی؟ ابتدا شاگرد

مکانیکی شدم ولی بعد به «بنگ فروشی» رو آوردم! **چرا؟** وقتی در مکانیکی کار می کردم با جوانی بزرگ تر از خودم دوست شدم که تاثیر زیادی روی من داشت و مرا با خودش به تفریح می برد و بعد گفت: از مکانیکی



زهم خنجر بر گردن متهم

چیزی عاید

تونمی شود، بیا کنار

خود من زیر بال و پرت رامی گیرم. هم خرج

خودت را در می آوری و هم به خانواده ات کمک می کنی!

مگر آن جوان چه کاره بود؟ در پارک ملت «بنگ» می فروخت.

معنات بودی؟ نه! برای اولین بار همان دوستم که «علی -»

نام دارد سیگار حاوی بنگ را به دستم داد. اول امتناع کردم ولی اصرار کرد که سیگار است من هم کشیدم و بعد از آن دیگر حس لذت جویی ره هایم نکرد و به یک معنات «بنگی» تبدیل شدم.

یعنی بعد از این ما چرا تو هم توزیع کننده مواد

مخدر شدی؟ بله! پارک ملت پاتوقم بود. آن جا به

دختران و پسران جوان «بنگ» می فروختم و خودم نیز مصرف می کردم.

سابقه هم داری؟ بله! اولین بار به خاطر چاقو کشی

روانه قانون اصلاح و تربیت شدم و ۳۰ ماه در زندان بودم. **ماجرا چه بود؟** ۱۷ ساله بودم و تازه به بالاشهر آمده بودیم که یکی از دوستانم نزد من آمد و گفت که با پسر دیگری دعوا کرده اند. من هم بادی به غیبغ انداختم و چاقو را برداشتم تا از دوستم حمایت کنم ولی درحالی که من یک ضربه بیشتر به طرف مقابل زدم آن دوستم بیش از ۲۰ ضربه به او زد ولی در نهایت چاقو کشی به گردن من افتاد البته بحث سرقت گوشی و زورگیری مقرون به از آن هم بود که نتوانستم اثبات کنم و راهی زندان شدم.

خدمت سربازی هم رفته ای؟ بعد از آزادی از

زندان به خدمت سربازی رفتم ولی چون «بنگی»

بودم و خود زنی می کردم مرا به بیمارستان فرستادند و بعد از آن که از مغز عکس گرفتند به خاطر بیماری اعصاب و روان از سربازی معاف شدم و باز هم به پارک ملت باز گشتم.

با دختری هم ارتباط داشتی؟ بله! در پارک ملت که بنگ و گل می فروختم با دختری آشنا شدم که از من «بنگ» می خرید مدت یک سال با هم ارتباط داشتیم.

آن دختر تنها بود؟ نه! پدر و مادر داشت که در بالاشهر

زندگی می کردند در واقع اوضاع مالی خوبی داشتند.

روزی چقدر «بنگ» مصرف می کردی؟ روزی ۲۰ گرم.

در آمدت چقدر بود؟ روزی حدود ۵۰۰ هزار تومان سود

می کردم که مبلغی به خانواده امی دادم و بقیه را برای «رفیق بازی ها» و آن دختر هزینه می کردم.

«رفیق باز» بودی؟ من هر چه می کشم از همین «رفیق بازی» هایم است. یک روز در پارک ملت زمانی که مشروبات الکلی مصرف کرده بودیم، ماموران انتظامی از راه رسیدند.

وقتی دیدم یکی از دوستانم در محاصره پلیس قرار گرفته است تلاش کردم تا او را فراری بدهم ولی خودم دستگیر شدم و نه تنها سه ماه در زندان بودم بلکه ۸ ضربه شلاق هم خوردم! **با مقتولان چگونه آشنا شدی؟** سال ۹۹ وقتی دوباره

از زندان

آزاد شدم در یک گل

فروشی کار می کردم که در زمینه تزئین

خودروی عروس فعالیت داشت، آن جا بود که با یکی از

مقتولان آشنا شدم. آن روز او نزد من آمد و گفت در آن سوی

خیابان چند نفر مرا زدند و فرار کردند. من هم با همین غرورم

با چاقو به دنبال آن ها افتادم و چاقو کشی کردم که باز هم

هشت ماه در زندان بودم، بعد خانواده ام دیه را ریختند و مرا

آزاد کردند.

این بار قصد داشتم آدم شوم ولی نشدم.

چه شد که باز هم دعوا کردی؟ بعد از این ماجرایکی

از دوستانم قصد داشت سوپرمارکت راه اندازی کند

که باهم کار کنیم ولی در همان روز چند نفر از همین

افرادی که با هم اختلاف پیدا کرده بودیم به خانه ما

ریختند و شیشه ها را شکستند به گونه ای که مادر م

بیهوش شد و او را به بیمارستان بردم، بعد هم از آن ها

شکایت کردم که همین موضوع به اختلافات

دامن زد چرا که آن ها قصد داشتند با

تهدید و چاقو کشی از من رضایت بگیرند.

به همین دلیل هم یک بار مرا به شدت

کتک زدند و پول هاو گوشی مرا گرفتند.

دوباره روز بعد آمدند که بیا آشتی کنیم.

آن ها با همین بهانه مرا به بیابان بردند و

به شدت تحقیر م کردند و از این صحنه

های زشت فیلم گرفتند که بعد هم

ادامه این اختلافات به درگیری چهارراه

دانش آموز انجامید و آن ها با خنجر به

من و دوستم حمله کردند که در این

میان دونفر از آن ها کشته شدند.

ریشه همه این ماجرا ها را در چه

چیزی می دانی؟ فقط غرور و رفیق بازی!

مادر ت تورا نصیحت نمی کرد؟ چرا!

خیلی دلسوزانه نصیحتم می کرد که با این

دوستانم رفت و آمد نکنم ولی آن زمان گوش

شنوانداشتم. شاید اگر همان پایین شهر ساکن

بودیم این سرنوشت برایم رقم نمی خورد! اوضاع

بالاشهری ها خیلی اسفبار تر از پایین شهر است!

آخر این «رفیق بازی ها» کجاست؟ یا مرگ

است یا زندان!

اولین بار چهره مانعی چاقو به دست گرفتی؟ پنج سال قبل

یکی از دوستانم چاقویی به من هدیه داد اما مادر م چاقو را

از من گرفت و پنهان کرد که با کسی دعوا نکنم ولی بعد خودم

چاقو خریدم.

چند خواهر و برادر داری؟ یک خواهر و یک برادر دارم.

از دواج کرده اند؟ خواهر م در دوران عقد طلاق گرفت چون

نامزدش جوانی مشروب خور و لات بود!

پشیمانی؟ خیلی! مگر می شود کسی در این شرایط قرار

بگیرد و پشیمان نشود!

الان چه احساسی داری؟ فقط می خواهم از این وضعیت رها

شوم. خیلی زجر می کشم!

چرا شغل مکانیکی را ادامه ندادی؟ اشتباه کردم! اگر با

مردی بزرگ تر از خودم رفاقت نمی کردم، شاید باز هم تقدیر م

اختصاصی خراسان



متهم هنگام باز سازی صحنه جنایت در حضور قاضی صفری

به گونه دیگری رقم می خورد.

چرا همه اعضای بدنت را خالکوبی کرده ای؟ فقط به خاطر خودنمایی و غرور! با برخی از همین افرادی که با هم در گیر شدیم به بولوار پیروزی می رفتم و در آن جا خالکوبی می کردیم.

می دانستی چه تصاویری را خالکوبی می کنی؟ نه! فقط از این طرح ها خوشم می آمد! در واقع کلمه باد داشت! برای همین خالکوبی ها هم خیلی سرزنش شدم اگر حتی یک سنگ یا به دستم بدهند حاضر م همه پوستم را بخر اشم تا از شر این خودنمایی های بیهوده رها شوم. مادر م خیلی نصیحت می کرد که این کار را نکنم ولی گفتم که آن قدر «بنگ» می کشیدم که به حرف کسی توجه نمی کردم.

آثار خود زنی هم داری؟ بله! حدود ۷۰ تا ۸۰ بار خود زنی کرده ام، به یک باره اعصابم به هم می ریزد و خودم را با تیغه کاشی، چاقو یا اشیای نوک تیز می زنم.

چرا با خودت چاقو حمل می کردی؟ مدتی بود که دیگر چاقو کشی را کنار گذاشته بودم ولی بعد از آن که فهمیدم دوستانم قصد دارند مرا کتک بزنند تا از من رضایت بگیرند دوباره چاقو برداشتم! البته بیشتر دوستانم مرا تحریک می کردند.

اگر زمان به عقب باز گردد چه می کنی؟ فقط به خانواده ام کمک می کنم! هیچ دوستی بهتر از پدر و مادر نیست. دور «رفیق بازی» و خلاف را خط می کشیدم اگر آن روز چاقو به همراه نداشتم این حادثه رخ نمی داد. اکنون حتی از دیدن چاقو هم دست و پایم می لرزد! کاش هیچ گاه چاقویی ندیده بودم! **در بازداشتگاه کابوس هم می بینی؟** بله! هر شب وحشت زده از خواب می پر م، سرم گیج می رود!

از مرگ می ترسی؟ خیلی ترس دارم! کاش چنین غلطی نکرده بودم!

روی دست خالکوبی کرده ای که «افسانه ای به نام رفاقت» یعنی چی؟ من برای همین «رفیق بازی ها» به این روز افتادم. با هر کسی رفاقت کردم از پشت خنجر خوردم! باور کنید چیزی به نام «رفاقت» وجود ندارد! **چرا کتید کردی؟** من قصد کشتن آن ها را نداشتم، فقط می خواستم از خودم دفاع کنم! فیلم دوربین ها را ببینید. آن ها با خنجر و شمشیر به من حمله کردند و من فقط از خودم دفاع کردم، اگر من نمی زدم آن ها مرا می کشتند همان طور که به گردنم زدند که اگر دیر به بیمار ستان می رسیدم من هم مرده بودم!

وقتی از زندان آزاد می شدی، چرا باز دعوا می کردی؟

دوستانم به سراغم می آمدند و باز مرا تحریک می کردند. کاش هیچ دوستی نداشتم!

شلیک مرگبار داماد دهمدشتی به عروس ۱۶ ساله

این که داماد از تصمیم عروس عصبانی بودو ما مراقب بودیم که تصمیم خطرناکی نگیرد، افزود: داماد خانه اجاره کرده بودو به نظر او دلیلی برای تأخیر در مراسم عروسی وجود نداشت. دایی این عروس و داماد گفت: برای همین موضوع بین آن ها اختلاف و بگویمگویا بالا گرفت، تا این که پنج شبه شب داماد با اسلحه ای که از قبل تهیه کرده بود به خانه عروس رفت و پس از قتل عروس با اسابت گلوله اسلحه به ناحیه سر، جان خود را گرفت.

آگهی بکارگیری

شرکت تولیدی قند شیروان جهت تکمیل کادر خود از افراد واجد شرایط زیر دعوت به همکاری می نماید:
عنوان پست: مدیر مالی
مدیر تحصیلی: حداقل مدرک کارشناسی حسابداری با مدریت مالی
سابقه کار: مدرک کارشناسی حداقل ۱۰ و یا مدرک کارشناسی ارشد به بالا حداقل ۵ سال سابقه کار مرتبط
سطح به امور مربوط به: بورس و سهام و نرم افزار راهکاران سیستم
حقوق و مزایا: حقوق مکفی (افراد بومی در اولویت استخدام می باشند)
حداکثر ۱۰ روز پس از انتشار این آگهی رزومه خود را از طریق پیام رسان واتس آپ به شماره همراه ۰۹۱۵۷۷۲۲۲۰۲ ارسال نمایید.
(تماس تلفنی به هیچ وجه پاسخ داده نمی شود)

شرکت تولیدی قند شیروان

شرکت مهندسی عمران و تولیدی نیرو

در نظر دارد ، نسبت به خرید حدود هزار تن آرماتور مورد نیاز خود را به صورت صد در صد تهاوتر با واحدهای تجاری مجتمع تجاری مرمر مشهد واقع در نبش خیابان امام خمینی ۲۸ از طریق مناقصه عمومی برگزار نماید .

جهت دریافت اسناد مناقصه:

از تاریخ ۱۴۰۱/۰۲/۰۴ تا ۱۴۰۱/۰۲/۰۵ به آدرس: مشهد، بلوار طبرسی،

خیابان شهید شوشتری(شارستان)،شهید شوشتری ۷، واحد پشتیبانی پروژه

جوادالائمه (ع) مراجعه نماید.

شماره تماس مشهد: ۳۳۶۹۴۲۱-۰۵۱

و ۰۹۱۵۸۰۲۴۹۰۷ آقای عباس غفوری پور"

شماره تماس تهران: ۰۹۱۲۴۶۰۱۷۴۷ آقای محبی"

هزینه آگهی بعهدہ برنده مناقصه می باشد.

در امتداد تاریکی

ماجرای دزدی که کلاهبردار شد

فرزند طلاق بودم اما غرورم اجازه نمی داد سربار بستگانم باشم به همین دلیل در ۱۴ سالگی درس و مدرسه را رها کردم تا به طور مستقل زندگی کنم ولی خیلی زود مسیر خلاف را در پیش گرفتم و بعد از دستبرد به اموال داخل یک خودرو در کارواش، از محل کارم اخراج شدم و... به گزارش خراسان، جوان ۱۸ ساله ای که به اتهام سرقت و کلاهبرداری های گسترده توسط نیروهای کلانتری احمد آباد مشهد دستگیر شده است درباره چگونگی سقوط در گرداب خلافتکاری به مشاور و مددکار اجتماعی گفت: از دوران کودکی چیزی جز درگیری و فحاشی های پدر و مادر م را به یادندارم اما ۸ ساله شوم که بالاخره آن ها از یکدیگر جدا شدند و با رها کردن من و خواهر و برادر انم به دنبال سر نوشت خودشان رفتند. پدرم خیلی زود با زنی معتاد مثل خودش از دواج کرد و مادر م بعد از دو سال با مردی جوان ازدواج کرد که از خودش چند سال کوچک تر بود من و خواهر و برادر انم هم چند روزی در منزل مادر بزرگ، چندروز خانه همه ومدتی هم نزدعموروز گارمی گذراندیم. من هم تا ۱۴ سالگی با همین شرایط زندگی می کردم، اما دیگر در آستانه جوانی غرورم اجازه نمی داد تا هر رفتاری را تحمل کنم، نمی توانستم سربار دیگران باشم . به همین دلیل درس و مدرسه را رها کردم وتصمیم گرفتم سر کار بروم .در کارواشی به عنوان کارگر مشغول به کار شدمو شب ها هم همان جایی خوابیدم در آن جا با چند جوان بزرگ تر از خودم آشنا شدم که منزل مجردی در حاشیه شهر داشتند، بعد از گذشت مدتی تصمیم گرفتم با آن ها هم خانه شوم و قرار شد مبلغی از اجاره منزل را هم من پرداخت کنم تا بتوانم با آن هان زندگی کنم. اوضاع بدی نبود و آن ها هم پسرهای سالمی بودند که از شهرستان آمده بودند، اما عهده های دوران کودکی و کمبود محبت خانوادگی از یک سو و نداشتن راهنما از طرف دیگر موجب شد تا برای رسیدن زود هنگام به خواسته هایم مسیر خلاف را در پیش بگیرم. آن زمان خودروهایی لوکس را که تمیزی می کردم گهگاهی چشمم به وسایل گران قیمت می افتاد و وسوسه می شدم. که تا این که اولین بار از خودروی مدل بالایی که در حال تمیز کردنش بودم یک چک پول ۱۰۰ هزار تومانی برداشتم. آن روز اموال دیگری هم مانند فلش، عینک آفتابی و لوازم مختلف را سرقت کردم اما نمی دانستم دوربین مخفی هم در کارواش وجود دارد. همیشه بدون فکر، به عاقبت کار خیلی عجله می کردم و تصمصم می گرفتم و عمل می کردم. این بار هم همین طور شد و همان شب صاحب کارم عذر مرا خواست و مرا از آن جا بیرون کرد حتی دوستانم هم مرا از آن منزل بیرون انداختند. دیگر نه جایی برای خواب داشتم و نه پولی که هزینه های زندگی را تامین کنم این بود که تصمیم گرفتم به منزل مادر م بروم و از او درخواست پول کنم. مادر م مستاجر منزلی بود که صاحب خانه پولداری داشت، به آن جا رفتم، وقتی در خواستم را مطرح کردم مادر م به تندی مرا از خودش راند و گفت من پولی ندارم که به تو بدهم. نا امید و عصبانی در حال پایین آمدن از پله ها بودم که متوجه شدم در منزل راحیخانه که خانمی پیر بود باز است، دور و بر م را پاییدم وقتی متوجه شدم کسی آن جانیست با احتیاط وارد شدم و چشمم به دو گوشی تلفن همراه داخل منزل افتاد یکی روی میز بود و دیگری روی جاکفشی قرار داشت. آن ها را برداشتم و به سرعت از آن جا خارج شدم . می خواستم با آن گوشی ها کارهای زیادی انجام دهم، از دستم عصبانیت از دست مادر م و همسرش می دانستم چه می کنم . می خواستم این سرقت به پای شوهر مادر م نوشته شود تا از او انتقام بگیرم. دوباره بدون در نظر گرفتن عواقب کار و بدون هیچ فکر قبلی افکار پوچم را عملی کردم چند آگهی فروش خودروی لوکس در سایت دیوار گذاشتم و پس از تماس افراد در خواست بیعانه می کردم. شبوه کلاهبرداری راحت و خوبی بود اما دوباره خیلی همه چیز را ساده تصور کرده بودم. از طرف دیگر نیز صاحبان گوشی های سرقتی با شکایت به پلیس پیگیری پرونده شدند و طولی نکشید که نیروهای کلانتری احمد آباد با ردیابی های اطلاعاتی مر اشناسایی کردند. هنوز یک روز از شروع کار جدید نگذشته بود که خود را در چنگال قانون دیدم و اکنون بسیار پشیمانم . گزارش اختصاصی خراسان حاکی است: به دستور سرگردعلی عسگری(رئیس کلانتری ۱۶ احمدآباد) بر سری های بیشتری این پرونده در دایره تجسس کلانتری آغاز شد.

ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی

آگهی مزایده

نظر به این که خواهان ها: ۱- با اخوان فرزند محمود ۲- حامد اخوان فرزند محمود بشرح دادخواست به کلاسه ۰۰۱۰۰۱ شعبه ۳۵ دادگاه عمومی حقوقی مشهد به طرفیت خواندگان: ۱- حمید ۲- سعید ۳- مسعود شهرت همگی اخوان فرزندان محمود تقاضای تقسیم ماترک مرحومه ابراهیم اصابلتی، موضوع فروش یک باب آپارتمان ماترک بمساحت ۱۷۶ متر مربع دارای پلاک ثبتی ۹۱۳۳ از ۶۰۶۱ از چهار اصلی بخش ۹ مشهد را نموده اند، لذا در مورخه ۱۴۰۱/۰۳/۱۸ ساعت ۱۱:۳۰ صبح در شعبه ۳۵ دادگاه عمومی حقوقی مشهد مجتمع قضائی امام خمینی ملک فوق از طریق مزایده بدون تشریفات بفروش می رسد

مدیر دفتر شعبه ۳۵ دادگاه حقوقی مشهد - صالحی